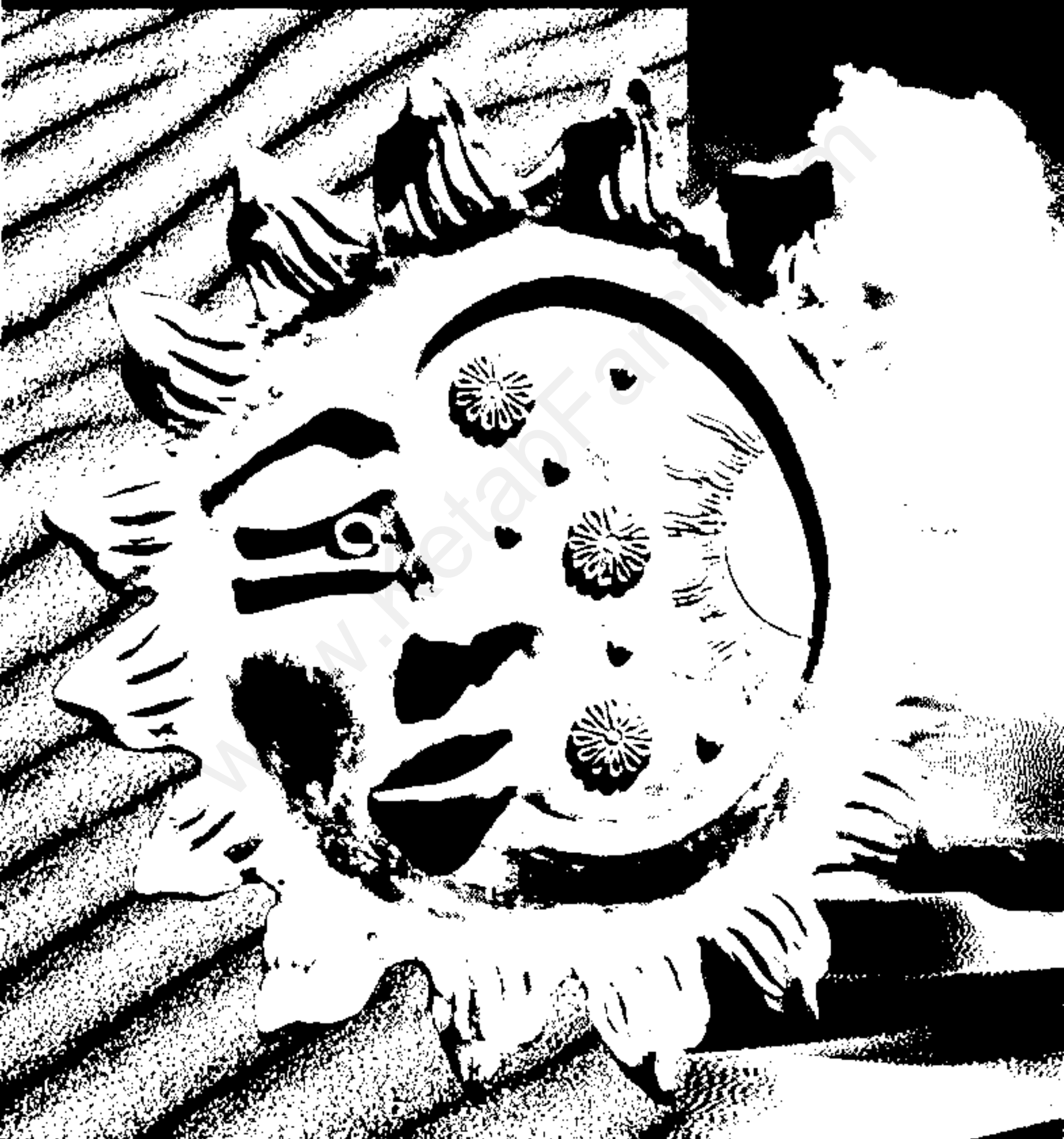


خورشید و خاکی

مجموعه شعر



سیروس پینا

www.KetabFarsi.com

خورشید و خاک

(The Sun and the Earth)

POEMS

The Sun and the Earth (Poems) by Cyrus Bina

Copyright © 1998 by Cyrus Bina

All rights reserved.

Library of Congress Catalog Number: 98-94888

خورشید و خاک

مجموعه شعر

سیروس یینا

خورشید و خاک (مجموعه شعر)

سیروس بینا

○ چاپ اول: سپتامبر ۱۹۹۸ (شهریورماه ۱۳۷۷ خورشیدی)

○ خطاطی داخل کتاب: سیروس بینا

○ عکس (خورشید) روی جلد: سوسن بدیمی

○ حروف نگار: اما دلخانیان

○ طراحی و گرافیک جلد: مهرداد (مایکل) زهبان

○ چاپ و صحافی: ام اندام پرینتینگ، ون نایز، کالیفرنیا

○ انتشارات بهار، لس آنجلس و ردلندز، کالیفرنیا

○ همه حقوق از آن سراینده است.

تو از بس کهنه‌ای،
بوی رفاقت میدهی،
ای خاک!

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

فهرست

۱۱	آن شب
۱۳	دختر آفتاب
۱۶	درد آخر
۱۸	باغبان
۲۱	انتظار
۲۲	دستهای خالی
۲۴	سرود باران
۲۵	سرود دریا
۲۶	ارغنون
۲۸	سرود برف
۲۹	ملاقات
۳۰	یادگار
۳۱	امید

۳۳	تنهایی
۳۴	عدالت
۳۵	برگ آخر
۳۷	یادبود
۳۹	بالا تر از سیاهی
۴۱	زندگی (۱)
۴۲	کافه شیرین
۴۵	زخم زمین
۴۶	غزل عشق
۴۷	شبهای باران
۴۸	همه‌گه کوچه
۴۹	زخم
۵۰	نگاه کن
۵۳	احتیاط
۵۴	نگهبان
۵۷	شبهای کمبریج
۵۹	سکوت
۶۰	بازار کار
۶۳	جوایی نیست
۶۴	ایکاش
۶۵	خون
۶۷	زمستان چهل و هفت
۶۸	کوتاهی

۶۹	کتاب
۷۲	محرر
۷۵	یاد تو
۷۷	در انتظار درخشش جنگل
۸۵	جستجو
۸۷	دست‌های من
۸۸	بودن و نبودن
۹۱	زندگی (۲)
۹۳	اعتماد
۹۵	در تماشای غروب
۹۸	زمستان چهل و نه
۹۹	خواب خاک
۱۰۱	جمع باحجه
۱۰۳	جاودانه
۱۰۵	آشنایی
۱۰۶	راه آفتاب
۱۰۷	زمستان است
۱۰۹	حکایت
۱۱۱	آتش

آن شب

آن شب میان برکه چشمانت
رقص ستارگان چه تماشا داشت
موج نگاه گرم و دل‌انگیزت
در نور ماه رنگ تمنا داشت

□

بر ساحل نگاه تو بنشستم
سر دادم این ترانه ز شیدائی
دیگر دو جرعه مست نمی‌سازد
آن را که دل زده‌ست به دریائی

□

در نور ماه غنچه آغوشی
بر شاخ جان شکفت به شادابی
دستی دراز گشت که بفشارد
قلبی طپید در تب بی تابی

□

آغوش را چو جام بشوق تو
لبریز کردم از می آغوشت
از زخمه‌های بوسه طنین افکند
صدها ترانه از لب خاموشت

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ خورشیدی

دختر آفتاب

تو ناز آفرین دختر آفتابی
تو از نسل آن چشمه پاک نوری
من آن تیره شامم، منم مرد ظلمت
تو آن نوشکفته گل نوبهاری
من آن برگ زرد جدا از درختم
تو آن خنده شاد و بی انتهایی
تو شیرین زبانی و من تلخکامم
ز شادی سراپای در انتهایی
ز پاتابسر نغمه های سروری
کجا ظلمت و نور دارند الفت
در آغوش باد سحر بیقراری
ندیدم بجز حسرت و، تیره بختم
منم اشک باران بوقت جدائی
تو صبح بهاران، من آن تیره شامم

تو زیبایی کامل و جاودانی
سراپا امیدی تو، پرشور و حالی
تو تصویر برجسته آفتابی
تو چون حرف آغاز بس دلبربائی
خداوند مرگم من و مرگزایم
مرا با غم خویش تنها رها کن
منم مظهر زشتی زندگانی
منم مرد تنهای آشفته حالی
منم خطّ بی رنگ، نقشی بر آبی
من آهنگ پایان این آشنائی
تو نور حیاتی من از تو جدایم
برو خانه بخت خود را بنا کن

تهران - آبان ماه ۱۳۴۵ خورشیدی

تو ما زرا افزن دست سر آونست چو پئے
 ز شش توی سر امانی در الهت سانی
 تو از نسل ان چو پتہ پاک و نوری
 ز پاتا پیرت پتہ پاک سر جووی
 سن ان ایسره سامم نم مرد علمت
 لکھت علمت و نور دارند الفوت
 مرا غنہ سہم نیش تہت سارہ کن
 برو خازہ و بخت کت خود را بت کن

برکھت
 زہریشہ ۹۶

به: «هوشنگ نورعلیان»

درد آخر

پسینجه درد فرو رفته بر اندام نزارم
دست تب سخت گرفته‌ست گریبان تنم را
نگهم سرد، چو کوه بسخ لفظان و شناور
از دل اشک سرآورده برون لفظان لفظان

□

آوخ از ضربه سنگین طپشهای پیایی
آوخ از طبل دو گوشم که تحمل نتواند
مرغ جانم که هنوزش زخمی هست به پیکر
میپرد بی سر و آغشته بخون نالان نالان

□

شعله شمع نفس سر کشد از بستر بینی
تابه آتش بکشاند پر پروانه لب را
بستم از عطش بوسه تب آتش باران
تب در آغوش فشرده ست مرا غریبان غریبان

□

جامه اندک من می فشرد سخت تنم را
سر در آغوش هم آرند و بخوابند دو پلکم
چون غریبی به خیابان تنم پای گذارد
مرگ، گوید که دگر درد رسد پایان پایان

تهران - ۱۵ مرداد ماه ۱۳۴۵ خورشیدی

و باغبانا ز خزان بیخبرت می بینم
آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد
و حافظ

باغبان

من از تصوّر باغ،
با کوله باری از،
رنج‌های دست چین شده،
می آیم؛

و تمام خون باغچه،
در انگشتانم جاری است.

□

من از تقاطع خُرسند عطر یاس،
با دست نور می آیم،
و به پشت گرمی نوازش خورشید،
می سپارم راه؛
و در تب تلاطم من نیز،
شطّ سُرخ حادثه،
لبالب و لبریز،
از تهاجم تصوّر پائیز.

□

من از تصوّر گل،
خون ز دیده می بارم؛
و از تداوم درنگ بوسه باران،
بر جبین انتظار بلند خاک،
دیوانه وار می گریم.

□

من از تمامی اندوه باغ،
با آه کبود بنفشه،
دمسازم؛
و مدام می اندیشم،
به زمزمه پایان سبز برگ،
درگیر و دار قهقهه بی امان باد.
و همین فردا،
آرام و بی خبر،
از حنجره داغدار لاله خواهم خواند،
آواز مست آخر خود را؛
و تمام لطافت باغچه را،
خواهم سپرد نیز،
بدست صلابت پائیز.

تهران - مهرماه ۱۳۴۶ خورشیدی

انتظار

نیمکت صبور دعوت مرا پذیرفت،
و تنهایی‌اش را با من قسمت کرد؛
و چشم‌انداز ما،
انتظار تدریجی شهادت شد.

تهران - آبان ماه ۱۳۴۷ خورشیدی

دستهای خالی

سرانجام،
در بداعت طلوع شبی بی نام،
در میان گذرگاه حادثه،
با این دستهای چوبین،
بر دامن بلند باد،
می آویزم،
و بانتظار شطّ سرخ،
پشت دیوار بلند شب،
می نشینم؟

که دیگر کلام را،
نه توان و نه ته‌ورست!
و دستهای ما چنان خالیند،
که نجوای سلولهایشان را،
می‌توان شنید.

تهران - مهرماه ۱۳۴۷ خورشیدی

سرود باران

خیابان،
تا آخرین چراغ،
در ذهن خیس باران،
جاری است.
و ما هر کدام،
پیراهنی زلال از طرب نمناک باران،
پوشیده‌ایم،
و پنجه‌هایی بلورین،
از آسمان،
نقل آشتی بر سرمان،
می‌پاشند.

تهران - آبان ماه ۱۳۴۷ خورشیدی

سرود دریا

از حقارت باریک جوی،
تا کرانه وسیع دریا،
خروشی بی نهایت است.
و قطره های جدا افتاده،
با هم،
در زیر پلکهای کوچک خویش،
دریا را خواب می بینند؛
دریا را،
که به عمق زخمهای کهنه،
و وسعت تاریخ درد ماست.

تهران - آذرماه ۱۳۴۷ خورشیدی

ارغنون

بآسمان دو چشمت قسم که ماه منی بهر کجا که روی باز در نگاه منی
ترانه‌وار چکیدم ز ارغنون ازل بدین امید که تا جاودان پناه منی

آسمان دوشمیت قسم کہ ماہ میں
 بھوسے لٹکتے کہ یہے باز نہ دیکھا ہونے
 ترانہ پوار خلک سے ہم آرزو نون ازل
 بدین امیت مدہ تا جاودان چھٹیا کچھ
 سیرت
 روز شنبہ ۶

سرود برف

شما که سپیدید،

شما که لطیفید،

و شما که از آسمان می بارید،

بمن بگوئید، چرا،

شمارا،

سرمای سیاه می نامند؟

تهران - بهمن ماه ۱۳۴۷ خورشیدی